

## کاناپه



## هر روز صدای یک نفر هستیم!

ترجمه همزمان کار آسانی نیست اما اگر مترجم پلیس باشید و کلماتی که انتخاب می‌کنید بتواند سر نوشت افراد را تغییر دهد، دشواری کار، صدچندان است

**لورن شادی** نویسنده، **ترکس عزیزی** مترجم

به عنوان یک مترجم انگلیسی-فرانسه که در سیستم قضایی انگلیس کار می‌کند، من هر روز ممکن است صدای یک فرد باشم. گاهی برای قاتلان و گاهی برای مظنونان حملات تروریستی کار ترجمه را انجام می‌دهم. در اتاق‌های مصاحبه من نه دکتر هستم، نه پلیس و نه قاضی. من تنها یک فرد عادی هستم که زبان فرانسه می‌داند و از این که بخشی از این گفت و گوهاست، احساس غرور می‌کند. چرا که بدون حضور من این گفت و گوها هیچ‌وقت شکل نمی‌گرفت. لورن شادی، مترجم رسمی سیستم پلیس و دادگاه در انگلیس از تجربه‌اش در این کار و ظرافت‌های آن می‌گوید.

### ترجمه کلمات، احساسات و البته سکوت

من کلمه به کلمه ترجمه می‌کنم و حذف یک کلمه یا اضافه کردن چیزی می‌تواند به تغییر در معنا منجر شود. من باید کلمات درست را بیابم و به کار بگیرم، در عین حال باید احساسات فرد و بالاو پایین رفتن صدایش را نیز در صدایم به نمایش بگذارم. سکوت هم در این بین اهمیت زیادی دارد؛ سکوت یکی از ابزارهای ما برای برقراری ارتباط است. گاهی من احساس می‌کنم در حال اجرای نمایشی هستم. ظرافت‌های مرتبط با تفاوت‌های فرهنگی نیز در این بین اهمیت دارد. در فرهنگ آفریقایی تبارها، کلمه «برادر» می‌تواند برای توصیف یک دوست نیز به کار برود. در حالی که در پرونده‌های درخواست برای پناهندگی بین این که یک برادر دنبال

## مرد بودن به چیه پس؟

**مظاهر سبزی**

به بابا قول داده بودم خودم قسط‌های لپ‌تاپم را بدهم. یک جوری می‌خواستم بهش بگویم مرد شده‌ام و خودم از پس زندگی ام برمی‌آیم. آن موقع فکر می‌کردم مرد بودن به این است که بتوانی روی حرف دیگران حرف بزنی و صدايت را بالا ببری و بگویی: «زندگی خودمه. به خودم مربوطه». ۱۵ روز وقت داشتم تا ۷۰۰ تومانی را که یکی از کارتم بالا کشیده بود جور کنم. اول فکر می‌کردم یکی از بچه‌های خوابگاه این کار را کرده است ولی

### کتاب

## وقتی کسی حالش بد است...

وقتی کسی حالش بد است بهش نگویند: ای بابا اینم می‌گذره... نگویند درست می‌شه... نخواهید با جوک‌های مسخره بخندونیدش، نمی‌خواهد بخندد، خنده‌اش نمیدانصد، در برایش از فلسفه زندگی حرف نزنید، از انرژی مثبت و مثبت باش و به چیزهایی که داری فکر کن، حرف نزنید، وقتی کسی ناراحت است اصلا این شما نیستید که باید حرف بزنید، شما در حقیقت باید حرف نزنید؛ باید دستش رو بگیرید. بغلش کنید و به چشم‌هاش نگاه کنید...

برایش جای بریزید، برایش یک چیزی که دوست دارد بپزید، بگذارید جلوش، بعد حرف نزنید... بگذارید او حرف بزند و شما گوش کنید، هی فکر نکنید باید نظریه صادر کنید و نصیحت کنید، فکر نکنید اگر حرف نزنید خیلی اتفاق بدی می‌افتد، شما جای آن آدم نیستید...

شما زندگی اون آدم رو از وقتی به دنیا آمده زندگی نکردید؛ دستش را بگیرید، بغلش کنید، سکوت کنید... اگر دلش خواست خودش حرف می‌زند. این بزرگ‌ترین کمک است...

از کتاب: عشق هرگز کافی نیست، اثر پروفسور آرون تی‌بک



## سودجویی با تبدیل هوا به کالای مصرفی!

**رسانه‌ها به نحو شایسته‌ای آلودگی هوا را به عنوان مسئله‌ای اجتماعی طرح نمی‌کنند و این موضوع اغلب به مسئله‌ای زیست‌محیطی تقلیل داده می‌شود**



درست در لحظه‌ای که شهر از آلودگی نفس کم می‌آورد، مردم بیشتر از خودروهای شخصی خود استفاده می‌کنند. در همان لحظه‌ای که کودکان‌شان از آلودگی هوا در خطر بیمار شدن قرار دارند صرفاً به خرید کردن بیشتر برای فرزندان‌شان می‌اندیشند. در حالی که مسائلی تکراری، مستمر توسط مردم طرح می‌شود؛ مسائلی مانند آلودگی هوا به کل به‌حقارفته است. چه می‌شود که مردم یک سری چیزها را به عنوان مسئله در اولویت و یک سری مسائل حیاتی را مورد غفلت قرار می‌دهند؟ نقش رسانه‌ها در تعریف مسئله برای مردم را نباید دست کم گرفت. رسانه‌ها به نحو شایسته‌ای آلودگی هوا را به عنوان مسئله اجتماعی طرح نکرده‌اند. اگر جست



می‌دانستم دانشجویان دانشجوی نمی‌دزد. بعد از پیگیری متوجه شدم یک نفر سایتی را هک کرده است و از ۹۱۲ هزار تومانی که در حسابم داشتم، ۹۰۰ تومانش را به کارت دیگری ریخته است. حقیقت این بود که چند روز قبلش از سایتی که جنس‌هایش را تخفیف زده بود دستبند قهوه‌ای چرم مصنوعی خریده بودم، حالا دستبند را داشتم ولی سیستم امنیتی سایت ضعیف و یک از خدای‌خبری اطلاعات کارت بانکی ام را بر داشته بود و چیزی که نباید می‌شد، شده بود. دیگر حتی برای فلافل و بیسکویت هم پول نداشتم. امتحان‌های دانشگاه از یک طرف، گذر روزها و نزدیک شدن به موعد مقرر برای

تسویه بدهی قسطم از یک طرف، خجالت کشیدن برای قرض کردن پول از یک طرف و روز به روز کمتر شدن پولی که ته جیبم داشتم هم یک طرف. همه این‌ها به کنار، ترس از گفتن قضیه به بابا و شنیدن «یادته بهت گفتم مرد بودن به داد زدن نیست؟» آرام می‌داد. نمی‌خواستم به کسی بگویم. دوتا از هم‌اتاقی‌هایم بهم پول قرض داده بودند و بد هکارشان بودم. حتی نمی‌خواستم به مامان بگویم پول ندارم تا مرد بودنم زیر سوال برود. هشت روز گذشت. دیگر نه پول داشتم و نه چیزی در یخچال خوابگاه برای خوردن. فکر کردم قضیه را به بابا بگویم. بگویم پول ندارم و قسط این ما را بخودت بریز. پیامک دادم و

وجوی ساده‌ای در گوگل کنید متوجه می‌شوید که آلودگی هوا اغلب به عنوان مسئله‌ای زیست‌محیطی تقلیل داده می‌شود. در فقدان جنبش‌های شهری که به حق به شهر از ابعاد متفاوت توجه کند، آلودگی هوا نه به مثابه مسئله بنیادی بلکه به عنوان فرصتی برای سودجویان در تبدیل هوا به کالاهای قابل مصرف در نظر گرفته می‌شود (فروش دستگاه‌های تصفیه هوا، داغ کردن بازار معاملات ویلاها و آپارتمان‌ها در فروش کپسول‌های هوا) متأسفانه در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که به غایت غیرسیاسی اما سیاست‌زده است. جامعه‌ای که در آن فرصت طلبی، فردگرایی انحصارطلبانه، ارزش محسوب‌شده در چنین

جامعه‌ای را حل‌های فردی حل مسئله ضرورتاً به دام‌شکلی از مصرف‌گرایی فرومی‌افتد. چیزی که از آن غفلت می‌شود به تعبیر دیوید هاروی حق ساختن شهر است. دیرزمانی است که شهر توسط نیروهایی خارج از اراده مردم ساخته می‌شود اما مردم چگونه می‌توانند در ساختن شهر سهمیم باشند بدون آن که در زندگی اجتماعی خود به سرنوشت شهر حساس باشند... اکنون، رسانه‌ها باید به جد به این موضوع به مثابه مسئله‌ای اجتماعی بپردازد، افکار عمومی آن را به مسئله روز تبدیل کند، سازمان‌های مردم‌نهاد در باب آن فکر کنند. نباید راه حل‌ها صرفاً در دولت جست‌وجو شود. مادامی که راه‌نجات در دولت خلاصه شود، مادامی که جامعه هنوز به دولت به مثابه منجی امید داشته باشد، نمی‌توان به نجات جامعه خوش بین بود. دولت بخشی از مشکل است نه راه حل. چون دوست، دشمن است شکایت کجا برم...

## دره‌ایی کوچک به سوی فضا‌های خیالی در قفسه‌های کتاب



مشتاق محمدی‌زاده

ممکن است این روزها هشتگ یا عکس و ویدئوهای ویرال شده «booknook» را در شبکه‌های اجتماعی زیاد دیده باشید. ایده‌ای که خیلی ساده از یک هنرمند ژاپنی شروع شد ولی اکنون به یکی از بزرگ‌ترین ترندهای سال بدل شده است و در سراسر جهان طرفدارانی دارد. booknook به دنیاهای کوچک و مینیاتوری ساخته شده در لابه‌لای کتاب‌ها و قفسه‌های کتاب گفته می‌شود. عموماً بوک‌نوک‌ها شبیه به دره‌ها یا راهروهایی هستند که می‌خواهند شما را به دنیای خیالی پشت قفسه‌های کتاب‌ها ببرند. بوک‌نوک‌ها شبیه به یک کتاب قطور هستند که تو خالی شده است و شامل دیوارها و کوچه‌هایی نورانی هستند که برای خیال‌پردازی استفاده می‌شوند. می‌توانید بوک‌نوک‌ها را در قفسه کتاب‌های خود قرار دهید و شروع به خیال‌پردازی کنید که انتهای این خیابان به کجا می‌رسد. این مفهوم و طراحی چنان محبوبیتی یافته است که طی دوروز، زیرشاخه r/booknooks در سایت «ردیت» نزدیک به ۸۰۰ هزار عضو پیدا کرد.

در سال ۲۰۱۸، هنرمند ژاپنی به نام «موند» برای اولین بار بوک‌نوک ساخت. توئیت او با عنوان «backalleybookshelf» بیش از ۱۷۹ هزار بار لایک و منبع الهام‌بخشی دیگران شده است. هنرمندان زیادی بوک‌نوک موند، ایده‌های خلاقانه و ابتکاری به سرشان زده است و علاقه‌مند شدند بوک‌نوک خود را بسازند. برخی از این طرح‌ها روی سایت ردیت از ۳۷۰۰ تا ۶۳۷۰۰ رای در یک روز به دست آوردند.

اغلب طرح‌های بوک‌نوک الهام گرفته از کتاب‌های هری پاتر و ساختمان‌های قرون وسطایی است. این که چرا مردم از میان این همه کتاب فانتزی و خیال‌پردازانه سراغ هری پاتر برای ساخت بوک‌نوک می‌روند؛ کمی عجیب ولی جالب است. بوک‌نوک‌ها فقط به کتاب و قفسه‌های کتاب محدود نشده و طرح‌های خلاقانه زیادی برای جای جای خانه زده شده است. پریز برقی که باز می‌شود و شمارا وارد دیک دنیای کوچک خیالی می‌کند یا درهای کوچکی که کنار تخت‌خواب تعبیه شده است و یک زندگی شاد را نشان می‌دهد. بوک‌نوک‌ها برای ایده‌پردازی هیچ محدودیتی ندارند و شما می‌توانید به رویاهای خود در ابعاد بسیار کوچک برگرسید. منبع: سایت پز شک توسط

### کتاب

## درمان درد نوستالژی

والریا لونی‌زلی، ترجمه کیوان سررشته

کلمه «نوستالژی» اختراع یک پزشک ارتشی به نام «یوهانس هوفر» بود. هوفر مسئول در مان سربازان سوئیس‌سی بود که بعد از مدت‌ها حضور در کشورهای خارجی به عارضه‌های مشترکی مبتلا شده بودند: سردرد، بی‌خوابی، دل‌نگی، شنیدن صدا و دیدن روح. سربازان تبعیدی و جعی غم‌زده و حتی رویاگون پیدامی کردند. جوری‌راه می‌رفتند انگار در این جهان نیستند و در تصورات‌شان نمی‌توانستند حال و گذشته را از هم تشخیص دهند. هوفر علایم تک‌تک سربازانی را که از سال ۱۶۸۸ به اتاق مشاوره اش قدم می‌گذاشتند یادداشت می‌کرد. هر چه فهرست بیماران نوستالژیک بیشتر می‌شد، صبر او هم برای دسته‌بندی این موارد مشابه در یک شاخه خاص علم آسیب‌شناسی کمتر می‌شد. هوفر، مثل کسی که منتظر گذشتن ستاره‌های دنباله‌دار نشسته تا نامش را در نقشه آسمان ثبت کند، منتظر آمدن آخرین سرباز ماند تا بعد روی فرضیه‌اش اسم بگذارد. آن وقت بود که بارضایت دفترچه‌اش را بست و شروع کرد به نگارش رساله طب در باب نوستالژی. نوستالژی به گفته هوفر، نوعی بیماری است که خودش را با نشانه‌ای خاص بروز می‌دهد: درد (آلژیا) برای خانه (نوستوس)، او همچنین اعتقاد داشت که برای این مرض هم، مثل هر بیماری دیگری، می‌شود درمانی یافت. اگر نوستالژی تمای چیز مشخصی باشد شاید بشود با انداختن سایه سنگین آن چه هست بر خاطر آن چه بوده بیماری را شکست داد. مثلاً: الو باعث می‌شود حواس از درد

انتزاعی فقدان خانه پرت شود به درد کاملاً واقعی گرش[...]. ولی سربازان کم‌کم در برابر این درمان مقاوم شدند. هوفر بعد از آزمایش‌های متعدد نتیجه گرفت هیچ دارویی موثرتر از فرستادن سربازها به خانه نیست.

بریده‌ای از کتاب: «اگر به خودم برگردم»، ده جستار درباره‌ی پر سه در شهر. نشر اطراف

